



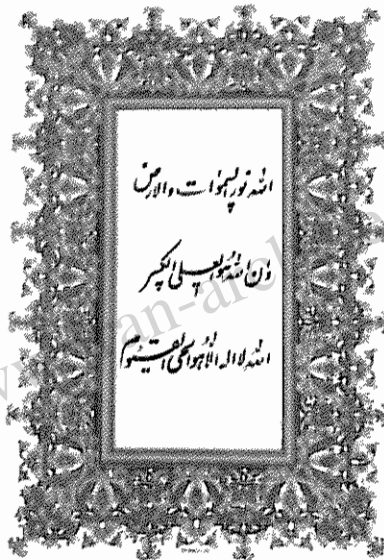
ژيلا خدايار

تذهيب

اسليمی، يا اسليمی های پرکار، به وضوح مشاهده می شود.

این هنر، در ابتدا با استفاده از رنگامایه های محدود و به ویژه زرناب، کار می شد. از قرن ششم به بعد، عناصر رنگی متنوع و مؤثر دیگری، چون سفیداب، شنجراف، لاجورد، آخرا، زرنیخ، سرنج، سبز زنگاری و قرمزانه، با حفظ زمینه طلا به کار گرفته شدند. اوج ظرافت و زیبایی تذهیب در قرون دهم و یازدهم، به چشم می خورد.

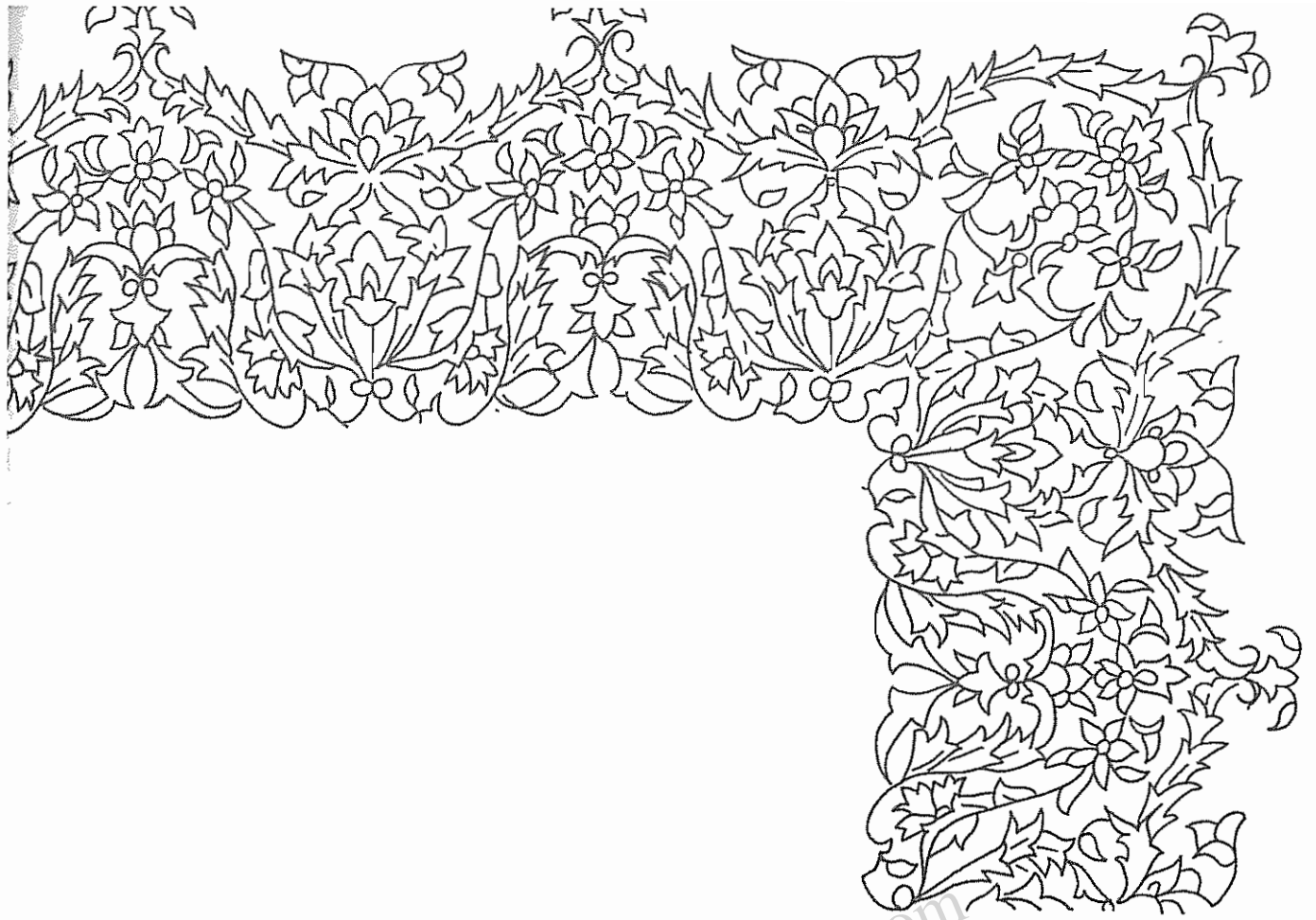
در تذهیب از طرحهای مختلفی استفاده می شود. مثلاً اسليمی، که طرحی است متشکل از قوسهای دورانی زیبایی که برای رسم آن از هیچ وسیله و ابزاری استفاده نمی شود. این دایره با چنگها، ماهیچهها، سرچنگها، گرهها و انشعابهای مناسب کامل می شوند و زیبایی خاصی می یابند. این طرح شامل: اسليمی های طوماری، خرطوم فیلی، ماری، پیچیک، اسليمی ذهن ازدهایی، بوته جقه ای (شبه گلبرگی با نوک خمیده یا شبیه سرو)، است. گرهها غیر از اسليمی هستند و ترکیبات هندسی دارند. لچکی زاویه ای است که با طرحهای اسليمی و گاهی هم خطایی استفاده می شود. در جلدسازی، و نیز هنگامی که کتابی در حاشیه کتاب دیگری نوشته می شود، در محلی که سطور حاشیه موازی نبوده و متقاطع قرار می گیرند، فضای مثلثی شکلی پدید می آید که آن را لچکی می نامند. محل لچکی را تذهیب می کنند. طرح ترنج طرح قرینه ای است متشکل از چهار لچکی به صورت قرینه و



امیرالمؤمنین علی (ع) کشیده شده است و نقل می کنند که حضرت روزی نقاشان را احضار کرده، فرمودند چون نقش کردن موجودات جاندار، دعوی برابری با خالق است، خالی از اشکال نیست. لذا دایره مواجی را با شاخه های موزون و پریچ و خم - یعنی همان طرح اسليمی - نقش فرمودند که اساس کار نقاشان اسلامی قرار گرفت. طرحهای اسليمی، در اصل دنباله همان نقوش اولیه است که به تدریج از ترکیب گل و بوتهها با یکدیگر به وجود آمده. به عنوان نمونه می توان از گلهای شاه عباسی که از چند شکل بادامی تشکیل شده و نیز از داخل شدن دو شکل بادامی در یکدیگر که بوته جقه قهر و آشتی را می سازد، نام برد. در تزیین دو طرح فوق، حرکت اصلی

سوابق تاریخی نشان می دهد که هنر تذهیب کاری از دیرباز در تزیین صفحات قرآن کریم به کار می رفته است. هنرمندان، طرحهای مختلف تذهیب، تشعیر و خطایی را با الهام از گیاهان، ابرها و امواج دریا خلق می کردند. تذهیب در لغت به معنای زرانود کردن است. استفاده از طلا و رنگ برای تزیین اوراق کتاب یا مرقعات را تذهیب می گویند. هنر تذهیب از روزگاران قدیم در ایران، چین، هند و مصر وجود داشته است. آثار هنر تذهیب به طور پراکنده بر سفالینهها، سنگها، سینه دیوارها و اوراق کتابها، از قرون اولیه اسلامی و قبل از قرن ششم، در مراکز فرهنگی باقی مانده است. در قرن اول هجری، سعی در نیکونوشتن قرآن، یکی از افتخارات ایرانیان تازه به اسلام رو آورده بوده است. منع مذهبی از پرداخت چهره نگاری، موجب تکامل شیوه های مختلف هنر تذهیب شد. تذهیب را همچنین می توان در کاشیکاری، سفالگری، لعزق، کتاب سازی، سرآغاز نوشتهها، حاشیه قطعات خوشنویسی، نقاشی، گچبری مساجد، فلزکاری، تزیین اماکن مقدسه و بافتهها و فرشهای نفیس ایرانی، مشاهده کرد. نقوش اسليمی و خطایی (که به شرح آن خواهیم پرداخت) به هنر تذهیب راه یافتند و تا قرن چهاردهم به تکامل رسیدند. همزمان با به کارگیری هنر تذهیب برای تزیین خطوط، از هنر تشعیر برای پرکردن قسمتهای خالی به وسیله نقوش حیوانات و گیاهان، استفاده می شده است.

قالیبافان قدیمی عقیده دارند که طرح اولیه اسليمی به دست مبارک حضرت



می‌شود، یا آهو، ازدها، سیمرخ، شیر و پلنگ و سایر مناظر طبیعی. تشعیر همان طور که از اسمش پیداست، بسیار لطیف و شاعرانه است. در تشعیر، بیشتر رنگ طلا مورد استفاده قرار می‌گیرد.

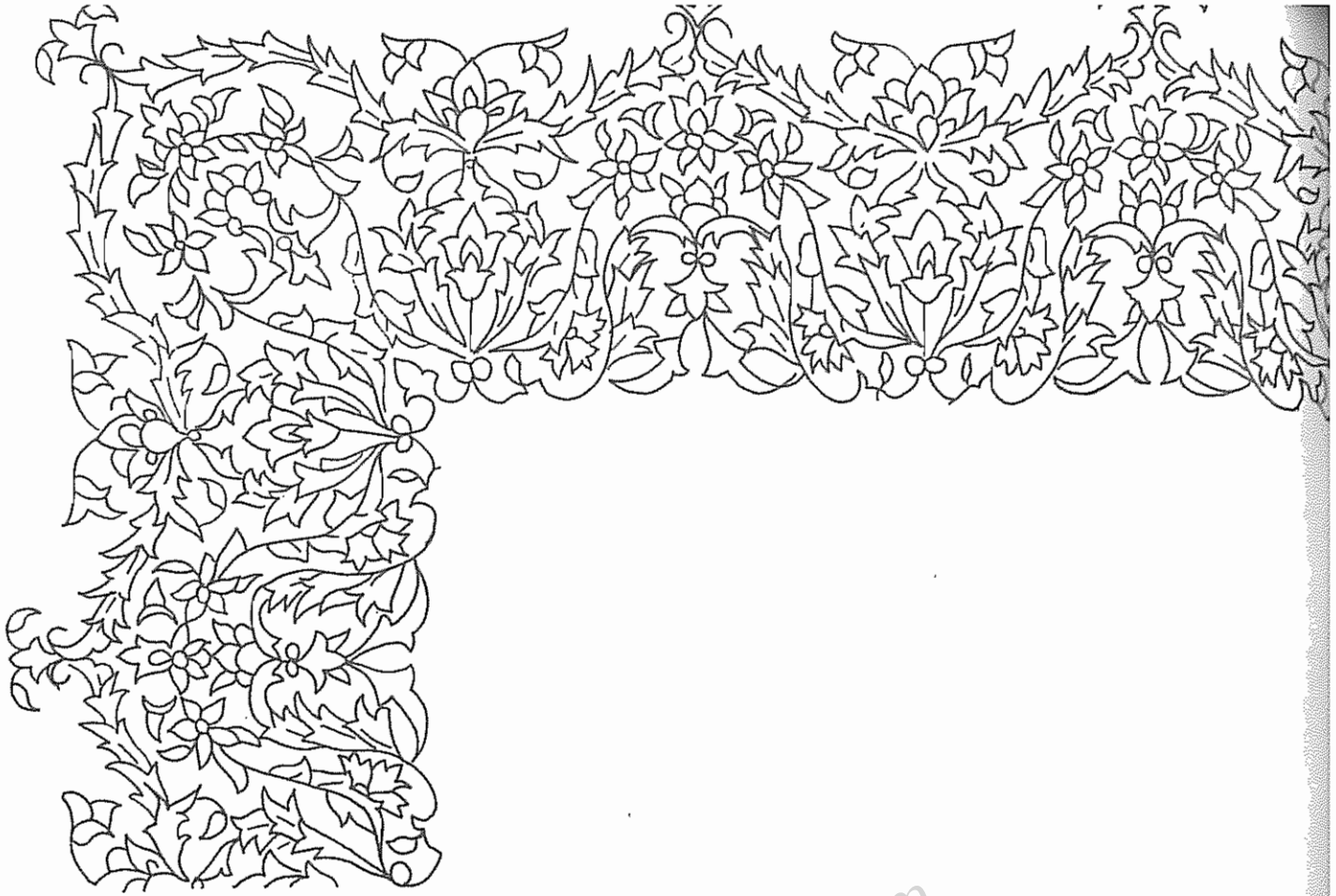
یکی از انواع رشته‌های موجود در تذهیب گل و مرغ است. این سبک، نوعی کار روغنی (روغن کمان) است که روی بوم نقاشی کار می‌شود و گل و مرغهای زیبا در آن نقش می‌کنند. مجلس‌سازی از دیگر رشته‌های تذهیب است که در قدیم نیمی از کار تذهیب‌کاران را تشکیل می‌داده است. خطایی طرح ساقه و گل است و نموداری است از شاخه درخت یا بوته یا گل و برگ و غنچه. خطایی در حقیقت چارچوب تعیین شده خاصی دارد که در عین حال ابتکار هنرمند در آن دخیل است، و عیناً همانند نقوش طبیعت نیست. خطایی طرحی است که به شکل گل و غنچه و برگ از لابلای خطوط طرح اسلیمی عبور می‌کند و فضاهای خالی میان آن را می‌پوشاند.

طرز کار بر روی یک پاره‌تذهیب

ابتدا طرح مورد نظر را تهیه و آن را روی کاغذ مخصوص، کپی کنید. لازم به تذکر است که کاغذهای مورد استفاده در هنر تذهیب اسامی مختلفی دارند از قبیل:

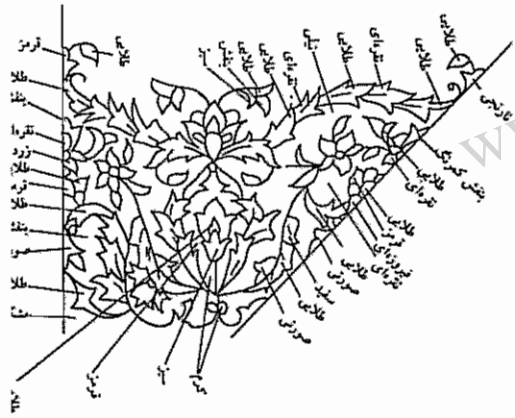
گاهی دو نیم ترنج. ترنج یا توخالی است، یا تویر. طرحهای تذهیب‌شده دایره‌شکلی را که زرانود باشد، شمسه می‌گویند. از لبه تا لبه متن، فاصله‌ای را با اندازه‌گیری بسیار دقیق و با نظمی خاص طراحی می‌کنند که آن را حاشیه می‌نامند. حاشیه را با طرحهای گوناگون می‌توان کار کرد. سرلوح متشکل از سه ترنج است که در بالای صفحه اول و داخل حاشیه قرار دارد و با پیشانی تذهیب شروع شده و گسترده می‌شود و دو سر ترنج در طرفین پیشانی قرار می‌گیرند. پیشانی یا افسر یا تاج، قلّه سرلوح را گویند که در محلی بین حاشیه تذهیب و در بالای صفحه اول قرار دارد. کتیبه شبیه طرح ترنج است در دو طرف تقارن دارد و اغلب در حواشی به کار می‌رود و میان آن را تذهیب یا تشعیر می‌کنند. شرفه طرحی ظریف و باریک و بلند است که سر هر طرح حاشیه به سمت خارج کار می‌شود یا در طرحهای شمسه و غیره مورد استفاده قرار می‌گیرد. از دیگر طرحهای تذهیب نشان است که در حاشیه قرآنها به صورت لچک ترنج یا طرح دیگری دیده می‌شود. آغاز و پایان سوره، جزء، یا حزب نیز با طرح نشان تذهیب می‌شود. جانورسازی همان طرحهایی است که بیشتر در تشعیر به کار می‌رود، مانند طرح پرندها که در اصطلاح تذهیب به آن مرغ گفته





کاغذ خان بالغ، ترمه، سمرقندی، بخارایی، کشمیری و... اما چنانچه تازه شروع به کار تذهیب می‌کنید، می‌توانید از کاغذهای مخصوص نقاشی آبرنگ استفاده کنید. همچنین می‌توانید کاغذ اشتان‌باخ را که در حال حاضر در بازار موجود است، مورد استفاده قرار دهید. عمل کپی کردن با استفاده از میز نور یا شیشه پنجره، آسانتر خواهد بود. طرح اصلی را روی میز نور یا شیشه پنجره بچسبانید و کاغذ مخصوص را روی آن قرار دهید و با مداد نازک و کمرنگی نقش طرح را روی کاغذ کپی کنید. اکنون می‌توانید کار تذهیب را شروع کنید. استادان تذهیب، اول کار را قلمگیری می‌کنند، یعنی خطوط اصلی را با قلمهای نازک رنگ می‌کنند. لیکن تازه‌کارها بهتر است اول زمینه را قلم بزنند که در این کار معمولاً از رنگهای لاجوردی و نیلی استفاده می‌شود. پس از رنگ کردن تمام زمینه نسبت به سایه زدن می‌رسد. مثلاً در مورد یک غنچه گل، سایه را با از بالاترین قسمت غنچه رو به پایین، رو به پرچم گل، شروع کنید و یا از شکم شکوفه رو به بالا سایه بزنید. سایه را می‌توان با رنگی پررنگتر و یا کمرنگتر از زمینه، کار کرد. در پایان کار می‌توانید خطوط اصلی طرح را قلمگیری و پرداخت کنید. برای قلمگیری می‌توانید از قلم‌موی

دوصفر یا تک‌صفر استفاده کنید. در نظر داشته باشید که قلم‌موی هرچه ریزتر باشد، کار ظریفتر از آب درخواهد آمد. البته یک پاره تذهیب اصیل را حتماً باید با قلم‌موی قلمگیری کرد، اما اشخاص مبتدی می‌توانند در شروع، به وسیله راپید هم قلمگیری کنند. رنگهایی که در تذهیب به کار می‌روند عبارتند از: لاجوردی، شنجرف - که حیوه و گوگرد حرارت داده شده را گویند -، زرنیخی، سبز و مشکی، زنگاری به رنگ زنگار رنگ مس، سرنج یا نارنجی، سفیدآب، سمخ عربی و طلایی. در قدیم رنگ طلایی را از طلا به دست می‌آوردند ولی شما اگر یک بسته آبرنگ پلیکان داشته باشید، می‌توانید از رنگ طلایی و سایر رنگهای آن در تذهیب استفاده کنید. سایر وسایل مورد نیاز در تذهیب عبارتند از: خط کش، ترلینگ (که شبیه راپید است و در جعبه پرگار وجود دارد)، گونیا و همین‌طور قلمهایی با سایزهای مختلف که قلمهای ریزتر برای قلمگیری خطوط اصلی و قلمهای درشت‌تر برای رنگ کردن زمینه مورد استفاده قرار می‌گیرند. در طرح چاپی این صفحه که طرح کامل آن را در تصویر بزرگ حاشیه آیه‌های قرآن ملاحظه می‌کنید، رنگها به طور مجزا و دقیق مشخص شده‌اند که می‌توانید مطابق نمونه رنگ‌آمیزی کنید.



چگونه خود را سامان می‌دهیم؟
مد، روحیه، سلیقه، اصول، بودجه، امکانات...؟

مسلماً هریک از این عوامل، در انتخاب ما مؤثرند و تناسب آنها در افراد متفاوت است. بی‌تردید هر کدام از ما، با روحیه و سلیقه‌ای خاص زندگی می‌کنیم که عواملی چون، فرهنگ خانوادگی، ملیت، نژاد، طبقه، اقلیم و بسیاری عوامل دیگر شکل‌دهنده آن هستند. از آنجا که بیشتر این عوامل خود پایدار نیستند - به‌ویژه در دوران معاصر - هر یک در مقطع معینی از زندگی ما، انعکاس شدیدتری دارند.

متفاوت است، همین‌طور گرایش‌ها یک ورزشکار نسبت به یک موسیقیدان، با این همه، اینها به این معنا نیستند که انسانها بر حسب عوامل یادشده به صورتی قالبی قابل دسته‌بندی‌اند. به عنوان مثال، این احتمال هست که مثلاً یک ورزشکار با یک موسیقیدان گرایش‌های مشابهی داشته باشند و یا یک اروپایی با یک آفریقایی.
با وجود این، این گرایش‌ها از سویی قابلیت نوعی دسته‌بندی عمومی را دارند. مثلاً آفریقاییها به رنگهای تند و متنوع و زنده گرایش دارند و اروپاییان به رنگهای پخته و هارمونیک. از سوی دیگر، همین اروپاییان از

خانوادگی، محدودیتها و همین‌طور امکانات معینی را برای انتخاب ایجاد می‌کنند و همین‌طور امکانات. به عنوان مثال، ممکن است انسان به شیئی معینی علاقه‌مند شود که برای تهیه‌اش، بودجه کافی در اختیار نداشته باشد، پس به ناچار در محدوده بودجه‌اش دست به انتخاب می‌زند و نیز ممکن است به گیاهی علاقه‌مند شود که در شرایط اقلیمی زیستگاهش، امکان پرورش و رشد نداشته باشد. پس به ناچار دست به انتخاب آن چیزی (و یا گیاهی) می‌زند که در حد امکانش باشد.
اما عامل دیگری که باید مورد بررسی

مهندس فرشته بهار

مد،

چرا دیروز بود و امروز نیست؟!

بررسی تک‌تک این عوامل - گرچه بسیار مهم است - دانشی ژرف در زمینه‌های مختلف چون جامعه‌شناسی، تاریخ، بوم‌شناسی، سیاست روانشناسی، فیزیولوژی اعصاب، هنر، و... می‌طلبد، که در اینجا بررسی این چنینی مقدور نیست.
اما برای امکان ادامه بحث، ضروریست که نگاهی مختصر بدین عوامل بیندازیم.

فرم و رنگ، دو وجه عمده‌ای هستند که روحیه و سلیقه هر انسان در مقابل آنها واکنش نشان می‌دهد. این واکنش یا به صورت گرایش است یا عدم گرایش و یا به صورت خشنی. آنچه که علوم فعلی بشر تاکنون در این باره ارائه داده، حاکی از این است که علم هنوز به آن پایه نرسیده که بتوان راز این مسئله را به طور قطعی روشن ساخت. اما این امر بدان معنا نیست که علوم مربوطه، هیچ حرفی برای گفتن ندارند.

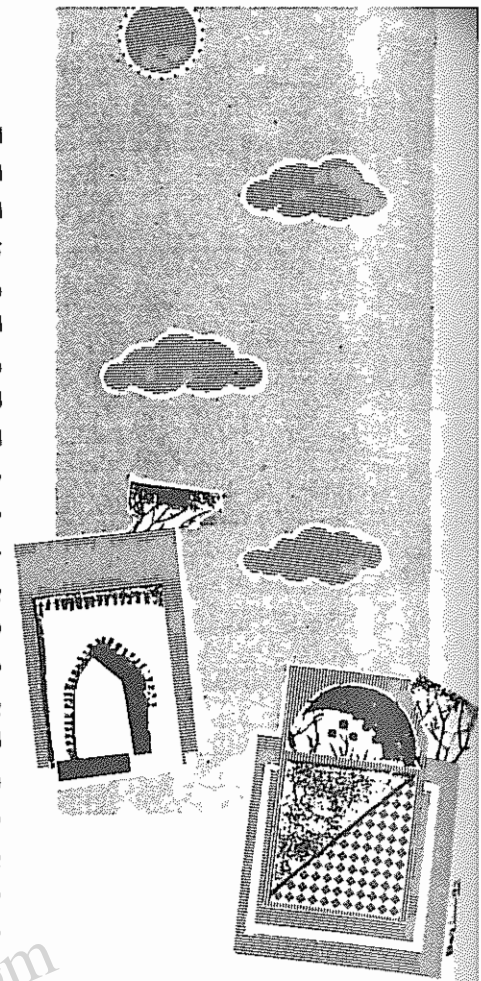
به عنوان مثال، همین علوم روشن کرده‌اند که - به دلایلی که قبلاً ذکر شد - گرایش‌ها شهرنشینان اروپایی نسبت به رنگ و فرم، به طور آشکاری با گرایش‌های قبایل آفریقایی متفاوت است، یا رنگها و فرمهایی که انسان در کودکی به آنها گرایش دارد، با گرایش‌های همان فرد در سنین دیگر

ابتدای قرن گذشته به رنگها و فرمهای زنده و تند و متنوع گرایش یافتند که بررسی دلایل آن فرصتی دیگر می‌طلبد.
بنابراین مشاهده می‌کنید که تناسب عوامل یادشده در گرایش انسانها نسبت به رنگ و فرم بر اثر مجموعه تأثیرات متقابل میان موقعیتها و شرایط زندگی آنهاست. اما آنچه مسلم است، روحیه فردی - که خود نتیجه تأثیرات متقابل عوامل یادشده و قابل تعمیم به روحیه اجتماعی است - عامل اصلی هر گرایش نسبت به رنگ و فرم است. روحیه فردی، عاملی است که در حال حاضر فقط می‌توان گفت؛ ناشناخته است.
اما قبول ناشناختگی روحیه فردی، به تنهایی مطلب را تمام نمی‌کند، زیرا رنگها و فرمها در شرایط معینی خود قادر به تغییر روحیه فردی هستند. مثلاً رنگهای طبیعت در بهار و یا در پاییز تأثیرات متفاوتی بر فرد می‌گذارند و همچنین فرمهای کوهستان و دشت، یا رنگها و فرمهای یک سرزمین...
پس مشاهده می‌کنید که بررسی مطلب چقدر گسترده و پیچیده است و چقدر نیاز به ژرف‌نگری و نگاه گسترده دارد.

جدای از سلیقه و روحیه فردی، بودجه و امکانات، عواملی تعیین‌کننده در انتخاب ما هستند. بدیهی است که درآمد فردی و

نسبتاً وسیعتری قرار گیرد. «مد» است. در شماره پیش، اشاره شد که روند شکل‌گیری تمدن، انسان را همزمان در دو وضع قرار داده است: تولیدکننده و مصرف‌کننده. همچنین اشاره شد که در چنین روندی، رقابت برای کسب موقعیت مناسبتر اجتماعی - یعنی رسیدن به قدرت بیشتر - این جریان را شدت بخشید: تولید بیشتر، مصرف بیشتر را دامن زد و مصرف بیشتر بیشتر را. زیرا داشتن، اصل واقعی و روزمره فرهنگ انسانی شد. در هیجان این مسابقه، آنچه گم شد، نیازهای واقعی و یا واقعیت نیازها بود و اینکه در این میان فریب به عنوان قانون اساسی این مسابقه و رقابت پدیدار شد.

اما به هر حال، انسان برای زیستن نیاز به امکاناتی دارد. مثلاً مسکن، لباس، وسایل خورد و خواب، و... بدیهی‌تر اینکه، هر تولیدکننده برای فروش محصولاتش ناچار به عرضه امتیازی برتر است. اما عرضه امتیازهای برتر، دامنه بسیار محدودی دارد که متأثر از اکتشافات و اختراعات و نوآوریهای جدی است که بتوانند مشکلات را حل کنند و این نیز روشن است که اختراع و اکتشاف امری روزمره نیست. مثلاً یافتن جنسیت و فرم ابعاد مناسب برای یک صندلی در



اینجا آن را بهتر مطرح کرد و آن، عاملی است که می‌توان به عنوان «سیاست اقتصادی صاحبان قدرتهای اقتصادی»، به توضیح آن پرداخت. داستان مد - گرچه ریشه در گرایش‌های پیش از پیدایش سیاست اقتصادی دارد - درست در بستر همین عامل رشد کرد. با نگاهی ساده می‌توان گفت امروزه مد به معنای گرایش‌ها و روحیاتی است که صاحبان تولید، توسط متخصصان و طراحان خود به جامعه تلقین می‌کنند. مد صرفاً در جهت منافع همان صاحبان تولید عمل می‌کند. چه، بسیار ساده‌لوحی خواهد بود اگر بپذیریم که مثلاً «کریستین دیور» و یا «بوردا»، از آن طرف دنیا دلشان به حال ما در این طرف دنیا و یا هر جای دیگر سوخته باشد و بخواهند زندگی ما را زیباتر سازند. این متخصصان و طراحان، زمینه‌های هیجانی و خلاءهای زندگی انسانها را بررسی کرده و منطبق بر آنها، زمینه‌سازیهایی چون تبلیغات بسیار گسترده و جلوه‌سازی به وسیله بازیگران و نمایش‌دهندگان مشهور انجام، و با روشهای متنوع، توده‌های انسانی را دچار عطش تصاحب یک فرم و یک وسیله به اصطلاح جدید می‌کنند و سپس با سرازیر کردن میلیونها قطعه تولیدشده جدید، بازار را به دست می‌گیرند و منافعی سرشار بررسی تولید و عرضه طرح بعدی می‌شوند. به عنوان مثال، ابتدا در یک فیلم سینمایی و یا یک «شو» جنجالی، با ارائه طرحی توسط یک بازیگر جدید و یا مشهور، توده‌ها را متوجه آن طرح می‌سازند. سپس با ارائه تعداد محدودی از آن طرح و با قیمت گران، طبقات مرفه جامعه را صاحب آن می‌کنند و به این وسیله، داشتن آن طرح را امری پیشتازانه و غیرقابل دسترس می‌نمایانند و طبقات کم‌درآمد و متوسط جامعه را نسبت به آن طرح دچار کمبود و عطش کرده و بعد... ناگهان سیل میلیونها عدد از آن کالا با قیمتی مناسب، به بازار سرازیر می‌شود و بعد... راستی فلان مدل لباس و یا فلان مدل مبلمان اگر زیباست، چرا همواره نیست؟ چرا دیروز بود؟ و چرا دوباره زیبا می‌شود؟. واقعاً، زیبایی حقیقی چه نقشی در این میان دارد؟ چگونه است که دل ما را می‌ریاید و چگونه است که دلمان را می‌زند؟ به راستی چگونه است که غروب خورشید، مهتاب، جنگل، کوه، رودخانه، گل‌های وحشی، آهو، پرستو و... همواره زیبا هستند و هیچگاه از مد نمی‌افتند؟!

هیچکس منکر زیبایی نیست، نکته فقط اینجاست که درک ما از زیبایی چیست؟! شاید هیچگاه نتوان فهمید که واقعاً زیبایی یعنی چه؟ اما آیا به راستی نمی‌توان فهمید که مد یعنی چه؟ آیا نمی‌توان از مقایسه این دو فهمید که چه چیز زیباست و چه چیز فریب؟

نکته مهم اینکه، کدام عامل ما را به دست فریب می‌سپارد؟ آیا درد بزرگ ما در این مقوله - این نیست که اصولاً نمی‌دانیم که می‌خواهیم چگونه زندگی کنیم و به تبع آن نیازهای ما چیستند؟

«داشتن» یا «بودن»، این دو مرزی ندارند جز زمان! و راستی ما در این زمانی

* هیچکس منکر زیبایی نیست، نکته فقط اینجاست که درک ما از زیبایی چیست؟! شاید هیچ‌گاه نتوان فهمید که واقعاً زیبایی یعنی چه؟ اما آیا به راستی نمی‌توان فهمید که مد یعنی چه؟!

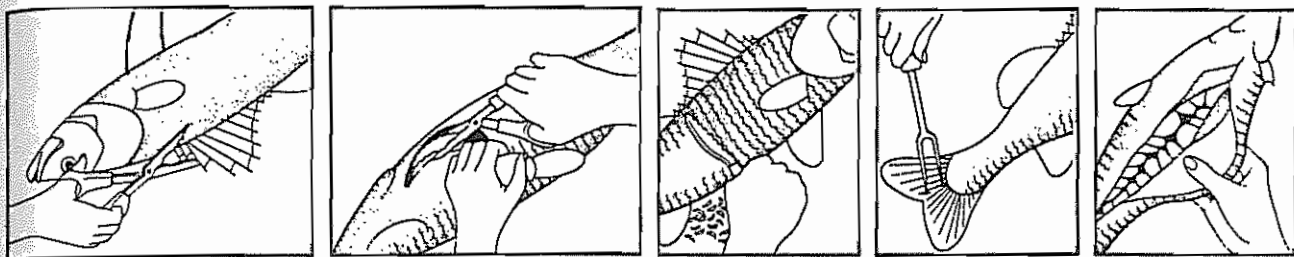
که به نام عمر در اختیار داریم، چگونه می‌خواهیم خود را سامان دهیم؟

سپردن اراده و آگاهی به دست دیگری بسیار ساده است، اما نتیجه آن از دست دادن همه آن چیزی است که واقعاً داریم: اراده و آگاهی! پس اگر توقع داشته‌اید که چنین مقاله‌ای حکمی برای شما صادر کند، باید گفت: چنین حکمی، زیرپاگذاردن اراده و آگاهی شماست. هیچ نسخه از پیش آماده‌ای در این باره دردی از ما دوا نخواهد کرد، زیرا مسئله بسیار ساده است: یا ما به عنوان موجودی بالغ تشخیص می‌دهیم که چه چیز زیباست و نیازهای ما چیستند و چگونه باید زندگی خود را سامان دهیم و یا... باید بالغ شویم. در غیر این صورت هر دستورالعملی جز یک خیمه‌شب بازی برای پوشاندن خلاء درونی ما و نابالغ‌نمان نخواهد بود. پس به راستی دکوراسیون و یا معماری داخلی چیست؟ تنها پاسخ این است: «علمی است که در باره روابط میان انسان و اشیا به تفکر و بحث می‌پردازد.» دیگر اینکه: هر کس می‌تواند با اتکا به آگاهی و بلوغ خویش صاحب چنین علمی شود. و... فقط یک بررسی باقی می‌ماند: «اصول». معماری داخلی اصولی دارد که در شماره آینده به بررسی آنها خواهیم پرداخت.

* به راستی چگونه است که غروب خورشید، مهتاب، جنگل، کوه، رودخانه، گل‌های وحشی، آهو، پرستو و... همواره زیبا هستند و هیچ‌گاه از مد نمی‌افتند؟!

* در هیجان مسابقه «داشتن»، آنچه گم شد، نیازهای واقعی و یا واقعیت نیازها بود.

محدوده یک قرن، مگر به چه میزان تلاش نیاز دارد؟ در این صورت برای رقابت و ارائه امتیازی برتر باید بر چه عواملی انگشت گذاشت؟ زیبایی؟ و زیبایی چیست؟ حداکثر می‌توان پاسخ داد که: زیبایی آن چیزیست که روحیه فردی انسان حکم می‌کند که زیباست. حال، این سؤال پیش می‌آید که روحیه فردی حاصل چه عواملی است؟ همه آن عواملی که در شماره‌های پیش ذکر شد. اما در میان عواملی که ذکر شد، یک عامل به عمد نادیده انگاشته شد تا بتوان در



آماده کردن ماهی

ماهی را می‌توان به هر صورتی و در هر اندازه و ابعادی از بازار تهیه کرد. اما اگر خود شما، آن را صید و یا درسته از بازار تهیه کرده‌اید، می‌توانید آن را به راحتی برای نگهداری در یخچال یا فریزر و یا طبخ، آماده کنید. با کمی تمرین، می‌توانید نحوه صحیح تمیز کردن ماهی و جدا کردن فیله آن را فرا گیرید. شاید در ابتدا جدا کردن فیله ماهی، آن هم به صورتی که گوشت آن تا حد ممکن از بین نرود، به نظر مشکل آید، اما با رعایت چند نکته می‌توانید این کار را به نحو احسن انجام دهید:

۱- وسایل مخصوص کار را تهیه کنید. این وسایل عبارتند از: فلس گیر ماهی (از یک کارد تیز که تیغه آن هنگام کار به طور مایل گرفته می‌شود نیز می‌توان استفاده کرد)، یک کارد بسیار تیز (به خصوص برای تهیه فیله)، قیچی محکم برای جدا کردن باله‌ها و آبششها (مانند قیچی مرغ)، یک ساطور و یا اهر برای ایجاد برش در ستون مهره‌های ماهیهای بزرگ.

۲- هنگام گرفتن فلسها، در زیر ماهی چندین ورق روزنامه قرار دهید. هر بار پس از گرفتن فلسهای یک طرف ماهی، یک صفحه را بردارید و کنار بگذارید.

۳- چنانچه ماهی بیش از اندازه لیز باشد می‌توانید به هنگام گرفتن فلس یا قطعه کردن آن، دم ماهی را با یک تکه پارچه و یک چنگال بلند (مخصوص دیس خوراک، مطابق شکل) نگه دارید.

۱- برای جدا کردن فیله ماهی، استخوانهای ماهی باید با تیغه کارد، تماس پیدا کند.

۲- برای جدا کردن فیله از پوست، روزنامه‌ها را از روی سطح کار خود برداشته و ماهی را از طرف پوست، روی سطح کار قرار دهید.

ماهی درسته

۱- گرفتن فلسها: ماهی را از طرف دم آن محکم بگیرید و به وسیله فلسگیر یا یک کارد تیز و با حرکت دادن چاقو از طرف دم به طرف سر، فلسهای آن را جدا کنید.

۲- خالی کردن شکم ماهی: شکم ماهی را از قسمت آبششهای آن تا حفرة شهیگاه (مجرای مدفوع) برش دهید. خوابار ماهی به صورت دو کیسه طویل، داخل شکم قرار دارد. با دقت این کیسه‌ها را جدا کنید.

۳- جدا کردن آبششها: آبششها را با دست خود محکم نگه دارید و اطراف آنها را با کارد برش داده، سپس به وسیله قیچی آبششها را جدا کنید.

۴- جدا کردن باله‌ها: باله‌ها را می‌توان به وسیله یک قیچی یا کارد تیز جدا کرد. در صورت استفاده از کارد، شکافی به شکل هفت (V) در اطراف باله ایجاد کرده و بعد آنها را جدا کنید.

۵- شستن ماهی: ماهی را زیر آب روان بشوید، به طوری که تمام ذرات خون پاک شود و سپس آن را با دستمال حوله‌ای خشک کنید. اکنون ماهی درسته شما، آماده طبخ است. چنانچه در این مرحله تمایلی به

طبخ ماهی ندارید، آن را در کاغذ آلومینیوم و یا کیسه پیچیده و بلافاصله در یخچال قرار دهید.

استیک ماهی

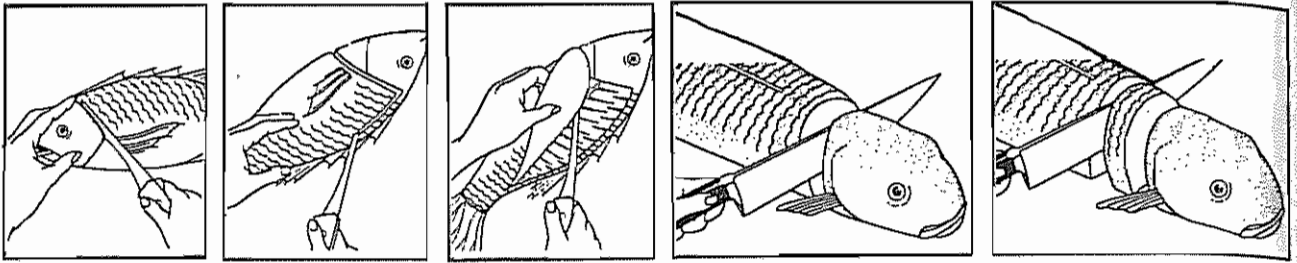
۱- چنانچه ماهی درسته شما به اندازه کافی برای تهیه استیک بزرگ است، پس از مراحل ذکر شده برای آماده کردن ماهی درسته، بدین صورت عمل کنید: ۱- جدا کردن سر ماهی: در پشت آبششها، شکافی ایجاد کنید و به وسیله یک کارد تیز، گوشت ماهی را به طور عرضی برش دهید (مطابق شکل). در صورتی که ماهی بیش از حد بزرگ باشد، برای جدا کردن سر آن، به جای کارد، از ساتور استفاده کنید.

۲- برش دادن گوشت ماهی به صورت استیک: از طرف سر ماهی به طرف دم ماهی را به صورت حلقه‌های عرضی ببرید، به طوری که ضخامت حلقه‌ها یکنواخت باشد. معمولاً بهتر است ضخامت حلقه‌ها ۱/۵ سانتیمتر و یا بیشتر باشند. حلقه‌های ماهی را بلافاصله پخته، یا در فریزر و یا یخچال قرار دهید.

ماهی فیله:

۱- شکافی در پشت آبششها، ایجاد کنید ماهی را از یک طرف، به پهلو روی سطح کار گذاشته و از بالا به طرف شکم، یک شکاف مورب ایجاد کنید. (مطابق شکل)

۲- ماهی را طوری نگه دارید که مهره‌های ستون پشت به طرف شما باشد سپس از طرف سر به طرف دم شکافی ایجاد کنید. این شکاف باید حدوداً ۲/۵ سانتیمتر



ماهی

ترجمه حورا اخلاقی

یک توری فلزی را چرب کنید و روی «ماهی‌تابه» گذاشته و ماهی را روی آن قرار دهید. سپس «ماهی‌تابه» را زیر منبع حرارتی بگذارید، طوری که $7/5$ تا 10 سانتیمتر با آن فاصله داشته باشد. ماهی درسته و قطعه‌های ضخیم را باید با دقت و به وسیله یک «کفگیر» پهن زیرورو کنید.

طبخ ماهی در فر

این روش برای انواع ماهیها مناسب بوده و بهترین روش برای طبخ ماهیهای درسته و شکم‌پُر است. فیله‌های کوچکتر را نیز می‌توان به این طریق پخت. ماهی را در ظرفهای مخصوص داخل فر که چرب شده باشد، گذاشته و آن را داخل فری که قبلاً گرم کرده‌اید، قرار دهید. (درجه حرارت فر، باید نسبت به نوع و اندازه قطعات ماهی، بین 325 تا 400 درجه فارنهایت باشد.) ماهیهایی که در داخل سس پخته شده و یا داخل آنها پر شده از سبزیجات معطر است، احتیاج به مدت‌زمان بیشتری برای طبخ دارند. ماهی را به دفعات متعدد امتحان کنید تا از طبخ کامل آن مطمئن شوید. ماهی را معمولاً در ظرف درباز، در داخل فر می‌گذارند، اما کسانی که مایلند ماهی حداکثر رطوبت خود را حفظ کند، می‌توانند روی ظرف را پوشانده و زمان طبخ را کمی بیشتر کنند.

سرخ کردن ماهی

سرخ کردن در روغن، بهترین روش طبخ

را از دست ندهد، فیله بعضی از ماهیها، تنها در عرض پنج دقیقه پخته و آماده می‌شوند.

معمولاً روش مناسب طبخ ماهی، روشی است که طعم آن را هرچه بیشتر، مشخص کند. نکات دیگری چون اندازه ماهی، نحوه برش و میزان چربی موجود در آن، در انتخاب روش مناسب طبخ دخیل هستند. به طور مثال، «پخت سریع» چون «سرخ کردن در روغن» برای فیله‌های کوچک بسیار مناسب است، در حالی که چنین روشی برای ماهیهای بزرگ که گوشت ضخیمی دارند و باید با حرارت ملایم پخته شوند، مناسب نیست. برای ماهیهای بدون چربی روشهایی چون «سرخ کردن در روغن» و یا «طبخ با بخار» بسیار مناسب هستند، زیرا این روشها رطوبت و چربی لازم را مهیا می‌کنند. برای ماهیهای پُرچربی که احتمال خشک شدن گوشت آنها کمتر است، «طبخ در فر» و یا «کباب کردن» مناسبترین روشهای طبخ هستند.

کباب کردن ماهی

یکی از روشهای مناسب برای طبخ ماهیهای پُرچربی و نیز ماهیهای بزرگی که قطعه‌قطعه شده باشند، ماهیهای درسته کوچک، «فیله و استیک ماهی»، کباب کردن است. ضخامت ماهی کبابی باید بین $1/5$ تا $3/5$ سانتیمتر باشد، زیرا ضخامت بیشتر از این حدود باعث خشک شدن گوشت ماهی پیش از طبخ کامل آن می‌شود. قطعات ضخیمتر را بهتر است در داخل فر بگذارید.

عمق داشته باشد، به طوری که کارد با مهره‌های ستون پشت، تماس پیدا کند.

۳ - گوشت را با دقت از استخوان مرکزی جدا کنید، طوری که تکه نشده و کامل جدا شود. به هنگام جدا کردن گوشت از استخوان مرکزی، با دست دیگر، گوشت را به طرف عقب بکشید. فیله را در قسمت دم نبرید و جدا نکنید.

۴ - ماهی را به طرف دیگر برگردانید و سه مرحله قبل را تکرار کنید.

۵ - اکنون هر دو فیله را از قسمت دم برید و جدا کنید.

۶ - برای جدا کردن پوست از فیله، از یک کارد بزرگ استفاده کرده و تیغه آن را (مشابه اره) بین گوشت و پوست، حرکت دهید. کارد را طوری بگیرید که تیغه آن نسبت به پوست ماهی، کمی مایل باشد و آن را به طرف پوست فشار دهید. فیله باید کاملاً تمیز شود. فیله را بلافاصله پخته در یخچال و یا فریزر، قرار دهید.

روشهای مختلف طبخ ماهی:

به خاطر داشته باشید که طبخ ماهی به منظور خوش طعم کردن آن است و نه برای نرم کردن گوشت آن، زیرا برخلاف گوشت حیوانات دیگر که دارای بافت پیوندی هستند، گوشت ماهی فاقد چنین بافتی بوده و نرم و لطیف است. گوشت ماهی را نباید برای مدت طولانی و با حرارت زیاد پخت، زیرا در این صورت، گوشت آن خشک شده و لطافت خود را از دست می‌دهد. برای نتیجه‌گیری بهتر، ماهی را در مدت‌زمان کوتاه و با حرارت ملایم طبخ کنید تا رطوبت خود



تشخیص ماهی پخته

ماهی را در خود حفظ می‌کند. در این روش، از روغن نباتی تازه استفاده کنید (روغن اضافی ماهی را، پس از سرخ‌شدن، به وسیله یک کاغذ جاذب روغن و یا دستمال کاغذی، خشک کنید).

طبخ با بخار

طبخ با بخار، بهترین طریقه طبخ ماهیهای بزرگ و بدون چربی است که گوشت سفتی دارند. ماهی را در یک توری فلزی دسته‌دار گذاشته و آن را در یک قابلمه دردار، قرار دهید، طوری که توری در قسمت بالای مایع داخل قابلمه (که معمولاً آب یا گاهی آبگوشت معطر است) قرار گیرد و با آن در تماس مستقیم نباشد. زمان طبخ نسبت به نوع ماهی تفاوت می‌کند، بنابراین هرچند یکبار آن را امتحان کنید تا بیش از اندازه پخته نشود. ماهیهای پخته‌شده با بخار، اغلب همراه با سسهای سبک مصرف می‌شوند.

به میزان بیشعری رطوبت را در خود حفظ می‌کند.

۲ - ماهی درسته را می‌توان با سر، یا بدون سر، طبخ کرد. هنگامی که ماهی درسته را، بدون جداکردن سر، طبخ کنید وجود سر «باعث حفظ بیشتر مایعات داخل بدن آن شده و در نتیجه احتمال خشک‌شدن آن کمتر می‌شود».

۳ - یکی از مهمترین نکات در مورد ماهی پخته، جا به جا کردن آن از ظرفی به ظرف دیگر است. بافت نرم و ظریف گوشت ماهی، در اثر بی‌دقتی، به هنگام جابه‌جایی از هم پاشیده، به صورت تکه‌های کوچک درمی‌آید و در نتیجه، این امر احتیاج به دقت فراوانی دارد. تا حد امکان ماهی را در همان ظرفی که طبخ کرده‌اید، سر میز ببرید. چنانچه اجباری به تعویض ظرف دارید، این کار را به کمک دو کفگیر انجام دهید. در مورد طبخ با بخار، می‌توانید ماهی را در نوعی گاز یا پارچه ظریف بسیار سبک پیچید و بپزید و بعد به همان صورت کنار بگذارید تا خنک شود. قطعات ماهی که کمتر از ۱/۵ سانتیمتر، ضخامت داشته باشند، بسیار ظریف بوده و نمی‌توان آن را به هنگام کباب کردن زیرورو کرد. بنابراین با حرارت کمتر (۴۰۰ تا ۴۵۰ درجه فارنهایت)، و تنها از یک طرف آن را کباب کنید و روی آن را با کرا یا روغن چرب کنید تا خشک نشود.

۴ - ماهی پخته اضافه بر یک بار مصرف خود را می‌توانید به مدت دو تا سه روز در یخچال، نگهداری کنید به شرطی که آنها را در پوششهای ضد رطوبتی، خوب پیچید ماهی پخته اضافی (بدون استخوان) را می‌توان مانند کنسرو ماهی، مصرف کرد. به طور مثال، می‌توانید این ماهی را با سالا سرد، و سسهایی که حاوی «مایونز» و به سرکه و روغن هستند، مصرف کنید. تکه‌های ماهی پخته اضافی را می‌توان همراه با برنج دم‌کرده و چاشنیهای لازم، به عنوان سالا گرم مصرف کرد. چنانچه مجبور به طبع دوباره ماهی اضافه در کنار مواد دیگری شدید، رطوبت لازم را برای ماهی فراهم کنید تا خشک نشود.

۵ - برای از بین بردن بوی وسایل لوازم استفاده شده، حوله، پارچه‌ها، دستگیره آشپزخانه و ظروف مصرف‌شده، می‌توانید آنها را برای مدت زمان کوتاهی در محلولی از «۱/۲» قاشق چایخوری جوش شیرین و «۱/۴» لیتر آب، قرار دهید. برای از بین بردن بوی دستتان نیز می‌توانید ابتدا آن را به آبلیمو آغشته کرده و بعد بشویید.

گوشت ماهی خام، شفاف است. زمانی که رنگ شفاف گوشت آن، به رنگ سفید مات، تبدیل شود و در اثر تماس با سر چنگال، به راحتی ورقه‌ورقه شود، ماهی کاملاً پخته است. بعد از این مرحله، چنانچه به طبخ ماهی ادامه دهید، گوشت آن خشک و سفت شده و طعم خود را از دست می‌دهد. بنابراین بهتر است از نیمه زمان مشخص شده برای طبخ، در فاصله‌های زمانی کوتاه، آن را امتحان کنید. به وسیله یک چنگال به آرامی گوشت ماهی را در قسمتهای ضخیمتر امتحان کنید (معمولاً گوشت نزدیک مرکز مهره‌های ستون پشت، دارای ضخامت بیشتری است)، چنانچه در اثر تماس چنگال، گوشت به راحتی ورقه‌ورقه شده و تمام شفافیت آن نیز از بین رفته باشد، ماهی کاملاً پخته است. گوشت ماهی درسته، زمانی که کاملاً پخته شده باشد، به راحتی جدا می‌شود. برای محاسبه مدت طبخ انواع ماهیها و همچنین روشهای مختلف طبخ آنها، میزان ضخامت گوشت ماهی را حساب کرده، برای هر «۲۵ سانتیمتر»، ۱۰ دقیقه طبخ، در نظر بگیرید. زمان طبخ قطعات بزرگتر و یا ماهی درسته را باید بر حسب وزن آنها محاسبه کنید. برای هر «۴۵۰ گرم»، بین پنج تا هفت دقیقه طبخ، در نظر بگیرید.

۱ - بهتر است ماهی یخ‌زده را پیش از ذوب کامل یخ، بپزید. در این صورت ماهی

سریع برای فیله‌های کوچک، ماهی درسته کوچک و یا برشهای نازک است. سرخ کردن ماهی در ماهی‌تابه، سرخ کردن در فر و سرخ کردن در روغن فراوان، سه نوع متفاوت این روش بوده و هر سه تا حد بسیار زیادی به خوش‌طعم‌تر کردن ماهی کمک می‌کنند.

۱ - سرخ کردن در ماهی‌تابه:

ابتدا ماهی را در کمی پودر نان غلتانده، و بعد آن را در ماهی‌تابه‌ای که حاوی مقدار کمی روغن یا کره باشد، بگذارید و روی حرارت ملایمی قرار دهید. دو طرف ماهی را کمی سرخ کنید تا به رنگ طلایی درآید.

۲ - سرخ کردن ماهی در فر:

ماهی را ابتدا در کمی پودر نان غلتانده و بعد در ظرف مخصوص فر، که به خوبی به کره آغشته شده است، بگذارید و داخل فر قرار دهید (۴۵۰ تا ۵۰۰ درجه فارنهایت). در این روش به زیروروکردن ماهی احتیاجی نیست، ولی از آنجا که طبخ ماهی در فر خیلی سریع انجام می‌شود، باید چندین بار امتحان کنید تا بیش از حد در فر نماند.

۳ - سرخ کردن ماهی در روغن فراوان

ماهی را در خمیر غلتانده و بعد در قابلمه‌ای که دیواره آن بلند باشد و در روغن بسیار داغ (۳۷۰ درجه فارنهایت) سرخ کنید تا ترد و طلایی شود. خمیر، گرچه ظاهر ماهی را خشک و ترد می‌کند، اما رطوبت

و تو محبوب منی ، نه بنده من

مسعود احمدی

برای به تو پیوستن
از تو گستن
و باری دیگر
به هر کجا در انتظار تو نشستن
نخست
باید با مردگانم بدرود کنم:
با آنانی
که با منند هنوز
ستایندگانِ نستوه سیمای خویش
عاشقان بی قرار صدای خود

آینه‌وارانِ نابینا
موعظه‌گرانِ ناشنوا

آنانی
که واژگان را بازگون کرده‌اند
آب را سنگ
و سنگ را آب

نیاکانی
که باران را باران نمی‌دانند
مگر به دلخواه ایشان ببارد
و آفتاب را آفتاب نمی‌خوانند
مگر به فرمان آنان بتابد.

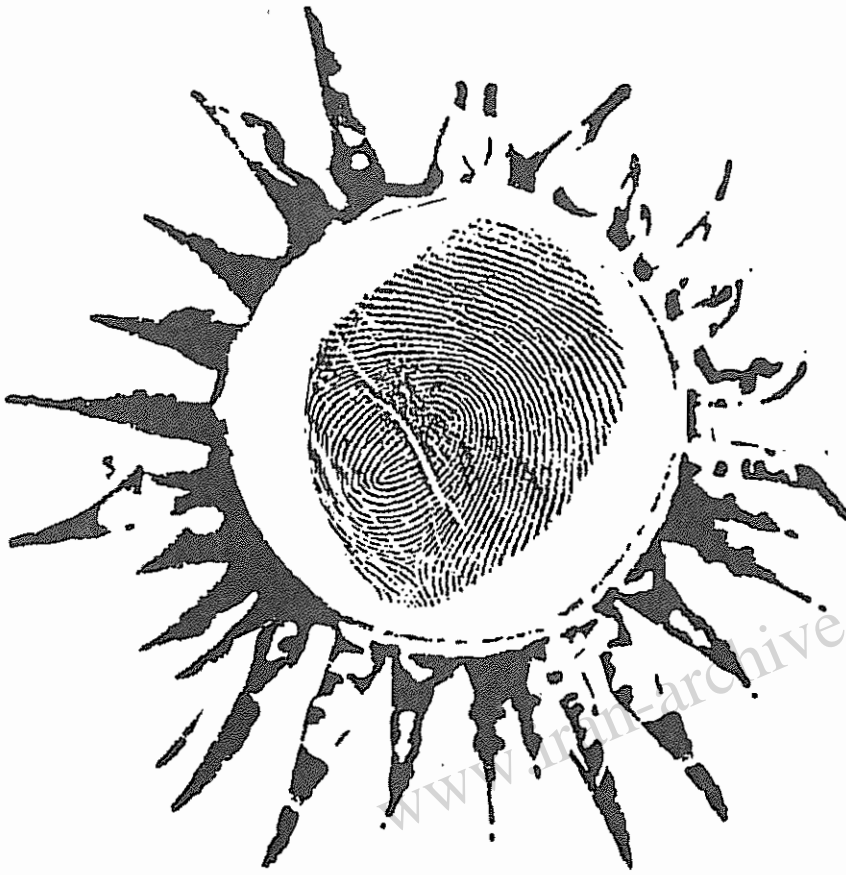
پدرانی
که به نزد ایشان
اسارت تو
آیینی خداییست
و عصیان
رسمی شیطانی

پرستندگانِ پروردگارانِ که خود باشند
در بند کنندگانِ بنده‌ای که تو باشی

برای به تو پیوستن
از تو گستن
و باری دیگر
به هر کجا در انتظار تو نشستن
نخست

باید با مردگانم بدرود کنم:
هستی را از نو بنگرم
حقیقت کلمات را دریابم
تا بدانم
که عاشق‌ترین مردمان
آزاده‌ترین ایشان است
و تو
محبوب منی
نه بنده من





هیچ ایرانی با ذوقی نیست که گوش جان به نغمات دل‌انگیز اشعار ناب فارسی نسپرد و دلش مشحون از رقت و شور نشود، اما متأسفانه در آثار و احوال به جا مانده کمتر به نام زنان ادیب و فاضل برمی‌خوریم. یقیناً اگر موقعیتهای اجتماعی و خانوادگی و عرفها و سنتهای بازدارنده به زنان امکان ظهور می‌داد، اکنون تاریخ ادبیات ما مملو از نامها و آثار بانوان بود. با وجود آن که در زمانهای پیشین امکان رشد و بالندگی و تحصیل فقط برای مردان میسر بود، باز هم معدود زنان اندیشمندی بودند که نامشان باقی ماند.

ژاله قائم‌مقامی در اسفند ۱۲۶۲ شمسی - یک قرن پیش - در خانواده‌ای مرفه و صاحب‌نام به دنیا آمد. پدرش میرزا فتح‌الله، فرزند میرزا علی و پسر میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام ثانی سیاستمدار و صدراعظم توانای محمّد شاه قاجار و شاعر و نویسنده بزرگ ایران است و مادرش مریم، دختر معین‌الملک. ژاله به گفته خود در پنج سالگی مکتب‌نشین شد:

مکتب نشین شدم من و ادوار عمر من
کمتر ز پنج بود، ولی بیشتر نبود
سیلی خور ادیب شدم، من که در کتاب
جز فعل «ضرب» و «قتل» بیانی دگر نبود
آموختم به کوشش و اندوختم به جهد
بس دانشا که بر شجرش برگ و بر نبود
در پارسی ادیب و به تازی ادب شناس
گشتم که جز گزینش علمم به سر نبود
در نقد شعر و منطق و در حکمت و نجوم
وزگونه گو نه دانش کم زان گذر نبود

ژاله، فریادی از عمق تیره یک قرن

رمل آشنا و خواب گزارنده، الغرض علمی نبند که طبعم از آن بهره‌ور نبود...»

ژاله نزد شیخی فاضل معروف به جناب، که از خویشاوندان نزدیک او بود، در خانه به تحصیل فارسی و عربی پرداخت و صرف و نحو و معانی و بیان و منطق و نقد شعر را آموخت و مقدمات حکمت و نجوم را نیز فراگرفت.

ژاله در پانزده سالگی با خانواده به تهران کوچ کرد. در تهران یکی از خوانین لُر به نام علیمرادخان که از نزدیکان صدراعظم بوده و در اثر توجهات مظفرالدین شاه به درجه سرتیپ دومی دست یافته است، با پدرش آشنا می‌شود و در اثر مساعدت‌های ثمربخش وی در رفع گرفتاریهای پدرش، بین میرزا فتح‌الله و علیمراد خان نزدیکی و صمیمیتی برقرار می‌گردد، تا آنجا که میرزا فتح‌الله دختر زیبای خود را وجه‌المصالحة گرفتاریها و سیاستهای مالی خود می‌کند و او را به عقد این سرتیپ چهل و چند ساله درمی‌آورد و در ماه رجب ۱۲۷۸ دختر را به خانه این شوهر خسیس و بداخلاق می‌فرستد که بیست و شش سال از او بزرگتر است:

عجب اندر عجب که می‌گویند
نر جمادی که از رجب دارم
شوهری سخت بوالعجب دارم
همدمی آدمی سلب دارم
از کتب خانه فضیلت و فضل
نخه‌ای نیک منتخب دارم
پیر و پیر کبر و زشت و تند و خسیس
الغرض، نخبة‌النخب دارم
هر شب اندر کنار اشک آلود
آیست شهوت و غضب دارم

دست بر گردنم کنند گویی
نقش حمالة‌الحطب دارم
وصلتم، وصلت سیاست بود
وین سیاست ز مام و اب دارم
وحشی کودکانه در دل خویش
من از این غول نیمشب دارم...

ازدواج ژاله بزرگترین حادثه بد و نامبارک زندگی او بود و مرگ پدر و مادرش در همان سال این رویداد بدین را تلختر کرد.

ژاله در تمام زندگی تنها بود، دوستان و یاران با وفای او دیوانهای اشعار شاعران بزرگ، آینه، سماور، شانه، چرخ خیاطی و امثال آن بودند. در آن میان ژاله تنها آینه را دوستی وفادار و یاری غمخوار می‌داند، رفاقت او را استوار و دوستیش را بی‌ریا به شمار می‌آورد. او در شعر «درد دل با آینه» ضمن اینکه از دوران طراوت و نوجوانیش با او سخن می‌گوید، به روزی اشاره می‌کند که او را بر سر سفره عقد مقابل او نشاندند بودند:

مطربم راه مبارک باد می‌پرداخت، لیک
گوش من پر بود ز آهنگ عزا ای آینه
شمع سفره عقد هم سوزان و گریان بود، لیک
او ز سر می‌سوخت، من سر تا به پا ای آینه

ژاله در چاهسار حرم گرفتار قفسی تنگ می‌شود و در محبس این ازدواج نافرجام و بدون عشق دچار انزوا می‌گردد و به جرم زن بودن ارزشهای انسانی او نادیده گرفته شده و در میان دیوارهای بلند خانه محبوس می‌شود و ناله سر می‌دهد:

در چاهسار حرم با ناله هم نفسم
تنگی گرفت نفس از تنگی نفسم

بس سربلند کنم اما به جرم زنی
در خاندان بشر گویی که هیچ کم
آن سوی محبس من شهری و غلغله‌ای است
و یحک به شهرم و شهر بیرون ز دسترس
دیوارهای حرم بر فرقدان زده سر
پوشیده راه نظر، بسته ره نفسم
آزاد پر، مگسا بر روی شهر بچم
مسکین منا که به دهر عاجزتر از مگس
سر تا قدم شرفم، اما چو کج زوشان
هم بسته نفسم، هم خسته عم
ای پرده‌دار حرم بردار پرده که من
نه سر پرده نفسم، نه بنده هوسم...

ژاله پیوسته از این ازدواج تحمیلی و بدون تفاهم شکوه می‌کند و از دست شوهر می‌نالند. آن دو هیچ وجه مشترکی نداشتند و از لحاظ روحی و معرفت و تربیت نیز دارای تضاد بودند. علیمرادخان، مرد جنگ و خشن و بی‌عظوفت و عشق ناشناس و پول دوست بود، که از میدانهای نبرد و خونریزی و در پایان دوره شباب، به کانون خانواده قدم گذارده بود و ژاله زنی بسیار جوان، اهل مطالعه و شعر و ادب، هنرمند و فرزانه که از شوهر انتظار توجه و عشق و علاقه، همدلی و همراهی و همنوایی و کرم و احسان داشت و شوهر از او توقع حد اعلای فرمانبری، خانه‌داری، آشپزی، شوهرداری، شوهرستانی و صرفه‌جویی. ژاله نمی‌توانست مانند زنان همعصر خود باشد و همین امر موجب اختلافات زیادی میان آن دو گردید. ژاله در زمانی می‌زیست که مردان، زن را «ضعیفه‌ای» ناتوان می‌دانستند که ادراک و شعور ندارد و تنها باید به آشپزی و خانه‌داری و زادن و پرورش کودکان و هووداری بپردازد و در خدمت آقای خانه

وسایل آسایش و عشرت او را فراهم کند:

گهت خانه گویند و گه بچه‌ها که ننگت نام تو بر سروران به جز بستر گرم و آغوش نرم چه داریم شایای هم بستران؟

فضای حاکم بر اجتماع در صد سال پیش، زورگویی به زن را ایجاب می‌کرد و به همین جهت حق و حقوقش به نام یک انسان و یک زن نادیده گرفته و پایمال می‌شد. منتها بیشتر زنان به این بردگی جسمی و روحی تن در داده و با هووهای متعدد در یک خانه می‌زیستند و به ظاهر شکوه‌ای نمی‌کردند و در واقع چون مانع رشد و تعالی اندیشه و فهم زن بودند؛ افکارش را منحصر و محدود به حریم خانه ساخته به او وظایفی را القاء می‌کردند که در واقع وظیفه نبود. برخی از زنان که در خانواده‌های ادب دوست بزرگ می‌شدند، به کسب دانش می‌پرداختند و مطالعه می‌کردند و در نتیجه از ظلمی که در حق آنها می‌شد، آگاهی می‌یافتند. وضع دسته دوم هم بهتر از دسته اول نبود، زیرا گروه نخست اصلاً احساس درد نمی‌کردند که به مداوا پردازند، اما گروه دوم درد را شناخته بودند و رنج می‌کشیدند، اما امید درمان و بهبودی نداشتند و راهی برای آن نمی‌یافتند. بین این گروه، زنانی هم بودند که طبعی و ذوقی هم داشتند و اگر مطلبی نوشتند و چکامه‌ای سرودند، در پستوهای خانه و حرمرها گم و ناپیدا شد و سهواً یا عمداً از بین رفت. بنابراین فریادشان به گوش کسی نرسید و پژواکشان در حصارهای خانه محو شد. تنها نام چند تن از این زنان فاضل و شاعر باقی ماند و آثارشان توسط نزدیکان آنها جمع‌آوری شد. آنچه از دیوان اشعار ژاله برمی‌آید، غریزه شاعری اوست که فطرتاً در نهادش غلیان داشته. شعر برای او هدف نیست، بلکه وسیله و ابزار ابراز درد است، نوعی درد دل با خود و عصیان علیه فشارهای درونی و بیرونی، پس طبیعی است که تمایلی به ابقای آنها نداشته باشد. ژاله نمی‌خواهد خود را در صف سخنوران جای دهد و یا خویشش را به عنوان یک شاعر مطرح کند. چه بسیار شعرهایی که سروده و سپس نابودشان کرده است و شاید هم دفتری از قصاید و قطعات و ... داشته و برای آنکه از بدبختیها اثری نماند، آنها را به آتش

کشیده است:

از تیره‌روزیم شد عکسم سیاه و غم نیست گو در جهان نماند رنجی مصور از من دیوان خویشش را به آتش دهم به عمدا زان پیشتر که افتد آتش به دفتر از من

و آنچه باقی مانده و در دیوانی به نام او انتشار یافته، یادداشتهای پراکنده‌ای است که توسط فرزندش جمع‌آوری شده است. همان طور که قبلاً اشاره شده، ژاله نتیجه ادیبی چون قائم مقام بود و این ذوق و استعداد را نیز از او به ارث برده بود. ژاله شعر را در خدمت بیان مشکلات و رنجها و پریشانی احوال زنان می‌گیرد و به وسیله آن دادخواهی می‌کند. او به توصیف فصول و باغ و بستان و ستایش اشخاص و دیگر موضوعات نمی‌پردازد. زیرا امثال آنها در دیوان اشعار صدها شاعر دیگر به وفور موجود است. او وضعیت زن را در دوره قاجار و در یک قرن پیش با قلم خود به تصویر می‌کشد و پرده از حقایق تلخ و شکننده برمی‌دارد.

او از شوهر دادن دختران در سنین پایین انتقاد می‌کند و این نوع ازدواج را معامله می‌داند، و مردی را که بدون رضایت زن او را به عقد خویش درمی‌آورد، نامحرم می‌شمارد:

مرد سیما ناجوانمردی که ما را شوهر است مر زنان را از هزاران مرد نامحرم‌تر است آنکه زن را بی‌رضای او به زور و زر خرید هست نامحرم به معنی وره صورت شوهر است گرچه در ظاهر رضای ماست سامان‌بخش کار لیک لبهای «بلی گو» بر دهان مادر است دختر هُ ساله شوهر را چه می‌داند که چیست؟ کی عروسک باز را جامه عروسی درخور است شرط تزویج ار بود نه سالگی در دین ما هم بلوغ جسمی و عقلی دو شرط دیگر است در دگر جا دختر نه ساله گر بالغ شود جان‌خواهر جای آن‌سودانه در این کشور است

ژاله در جای دیگر نیز از اینکه او را زود شوهر داده‌اند، بازهم شکوه می‌کند و با مادر مرحومش درد دل می‌نماید که:

چه می‌شد آخر ای مادر اگر شوهر نمی‌کردم گرفتار بلا خود را چه می‌شد گر نمی‌کردم

مگر باری گران بودیم و مشت استخوان ما پدر را پشت، خم می‌کرد اگر شوهر نمی‌کردم بر آن گسترده خوان گویی چه بودم؟ گربه‌ای کوچک که غیر از لقمه‌ای نان خواهش دیگری نمی‌کردم گرفتم آب حیوان داشت بر کف یاری بی‌چونم چه می‌شد گر من از این یاده در ساغر نمی‌کردم نگویم پیروم مسک بود آتش خولی آخر بدان نابالغی، شوهر، چه می‌شد گر نمی‌کردم پدر را و تو را و آو خ گرانندگ تجریت بودی من اکنون ناله از بی‌مهری اختر نمی‌کردم

در زمان ژاله بیشتر مردان چند همسر داشتند - از جمله همسر خودش - و هر کس امکانات بیشتری داشت، زنان بیشتری را هم به تملک خود درمی‌آورد، چنان که در حرمرهای دربار قاجار صدها زن بی‌نوا زندگی می‌کردند که شاه آنها را فقط برای یک شب اختیار کرده بود و این موجودات بخت برگشته می‌بایست به خاطر آن یک شب تا ابد از داشتن یک شوهر واقعی و مسئول و یک زندگی طبیعی و سالم محروم بمانند.

به همین دلیل زندگی آنان عاری از عشق و صفا و محبت واقعی بود و بسیار کسالت‌بار. در این موقع بود که آنها برای ایجاد تنوع به آرایش همدیگر می‌پرداختند و یا رمالی را پیدا کرده و فال می‌گرفتند. دست به جادو می‌زدند و تفریحشان پختن آش رشته و شوخی با یکدیگر و خرسواری و تماشای مسابقات کشتی از لای پرده‌ها بود. روش تحمیلی زندگی زنان آن روزگار ژاله را سخت آزار می‌دهد و او با استمداد از آیات قرآن کریم، حقوق زنان را یادآور می‌شود و فساد و فجایع درباریان و اطرافیان هوسباز و تهی‌مغز آنها را به باد انتقاد می‌گیرد:

مرداگر معجون شود از شور عشق زن رواست زان‌که او مردست و کارش برتر از چون و چراست کاربرد، بدباشد انا با بهر زن، کز بهر مرد زشت، زیبا، ناروا، جایز، خطا کاری، سزااست لیک مرد از کاربرد نه شرم دارد، نه هراس زانکه خود خواهش حاکم، شهوتش فرمان رواست خاص مردانست این حقهای از مذهب جدا مذهبها گرچه اکنون در کف زور آزماست کی خدا پروانه بیدار اتو شیخ کرد کی پیمبر جنس زن را این چنین بیچاره خواست گر محمّد بود، جنت را به زیر پای زن هشت و بی این گفته مقدراری ز جنس مرد کاست



بر من شده عرصه جهان همچو قفس
در دیده نمانده نور و در سینه نفس
رنجی که من از دوری فرزند کشم
بعقوب از آن حال خبیر دارد و بس

ژاله، عفت و پاکدامنی و نجابت را
برای زن وظیفه می‌شمرد، نه هنر. و مورد
پسند او نجابتی است که واقعی و از صمیم
دل باشد، نه ادعای پوچ و صرف، به نظر او
تقوی زمانی ارزشمند و ستوده است که با
میل و رغبت باشد، نه از روی ترس و
وحشت و اجبار:

...گر تو تقوی راه نردانی زهی غفلت که تقوی
جز وظیفت نیست انسان را مگر جاهل نشیند
ژاله هر مذکری را مرد نمی‌داند، از نظر او مرد
خوب صفات و علایمی دارد:

... جوهر مردی نه در نیروی جسم است ای حبیب
ورنه گریک و فیل هم پر زور و سنگین پیکر است
مردی و نام آوری در جنگ و در بیداد نیست
هر خروسی را هم ای جان تاج مردی بر سر است
دعوی مردی نه در اعمال حیوانی است نیز
ورنه گنجشگ است کش عنوان مردی زبور است
نقش مردی را اعلاماتی است پیدا و نهان
و آنکه را اینها نباشد، هر که باشد بی فرست
روح روشن، خوی خوش، دست قوی، طبع کریم
هر که دارد گر چه مملوک است، بر زن سرور است
پرفستوت با محبت پاکدامان، پاکدل
خوش روش با دوستان، صافی درون با همسر است
عزت نفسش عیان وریشش جودش نهان
باشهامت با شرف خوشکام و والا گوهر است
آنکه زن را نیز موجودی چو خود داند از آنک
در آجم شیر است شیراز ماده باشد و زناست

ژاله زمانی نیز با نظری فیلسوفانه به
دنیا بی‌مایه می‌نگرد و هستی را نوعی دیگر
به تصویر می‌کشد:

زندگانی چیست؟ نقشی با خیال آمیخته
راحتی با رنج و شوری با ملال آمیخته
عیش و نوشش جمله در کین و حسد بگداخته
زز و مالش جمله با وزر و وبال آمیخته
اصل امکان چیست وین انسان کبراندوز کیست؟
قصه‌ای از هر طرف با صد سؤال آمیخته
آن بلبلند اختر سپهر و این تبه‌گوهر زمین
هیچ در هیچ و خیال اندر خیال آمیخته
هریقینش با هزاران ریب و شک در ساخته
هر دلیلش با هزاران احتمال آمیخته

زشت‌خوی را فروپوشاند به بارنگ جمال
ضعف روحی را به روی احتیال آمیخته ...

#

... مرد است قییم من و امثال ماکه او
زن را صغیر داند اگر خود کبیر نیست
رو بسته، دست بسته، زبان بسته، بسته چشم
آخر حقیر کیست، اگر زن حقیر نیست
تیرنگ و رنگ و جنبل و جاد و سلاح ماست
لیک آن سلاح نیز چنان قلعه گیر نیست
تا ما ضعیف و نان خور مردیم و گوشه جوی
راهی به جز اطاعت مرد قدیر نیست
در جیب او دست دست تو اما حساب هست
بر دوش او ست بار تو اما بعیر نیست
دیر است تا که من نگرانم درین ولسی
زودار به راه چاره‌گرایی تو دیر نیست ...

هنگامی که شوهر ژاله در گذشت،
پسرش نه ساله بود و چون در آن زمان زن را
به هیچ وجه شایسته صلاحیت قیمومیت و
نگاهداری فرزند نمی‌دانستند، فرزندش را از
او جدا کردند و به پسر خواهر شوهرش
حاج علیقلی خان سردار اسعد سپردند و پس
از فوت او فرزند وی جعفر قلیخان، وزیر
جنگ رضا خان، قیم پڑمان بختیاری گردید و
به گفته خودش ثروت و املاکش توسط وی
به یغما رفت و پسر در سن بیست و هفت
سالگی توانست در کنار مادرش زندگی کند.
ژاله همواره از دوری فرزند رنج می‌برد و از
اینکه آنها از هم جدا بودند، حسرت
می‌خورد:

مادر چو ز طفل خویشتن مهجور است
بعقوب وش ار کور شود معذور است
چون من که تعلقم ز اسباب جهان
بر یک پسر است و آن هم از من دور است

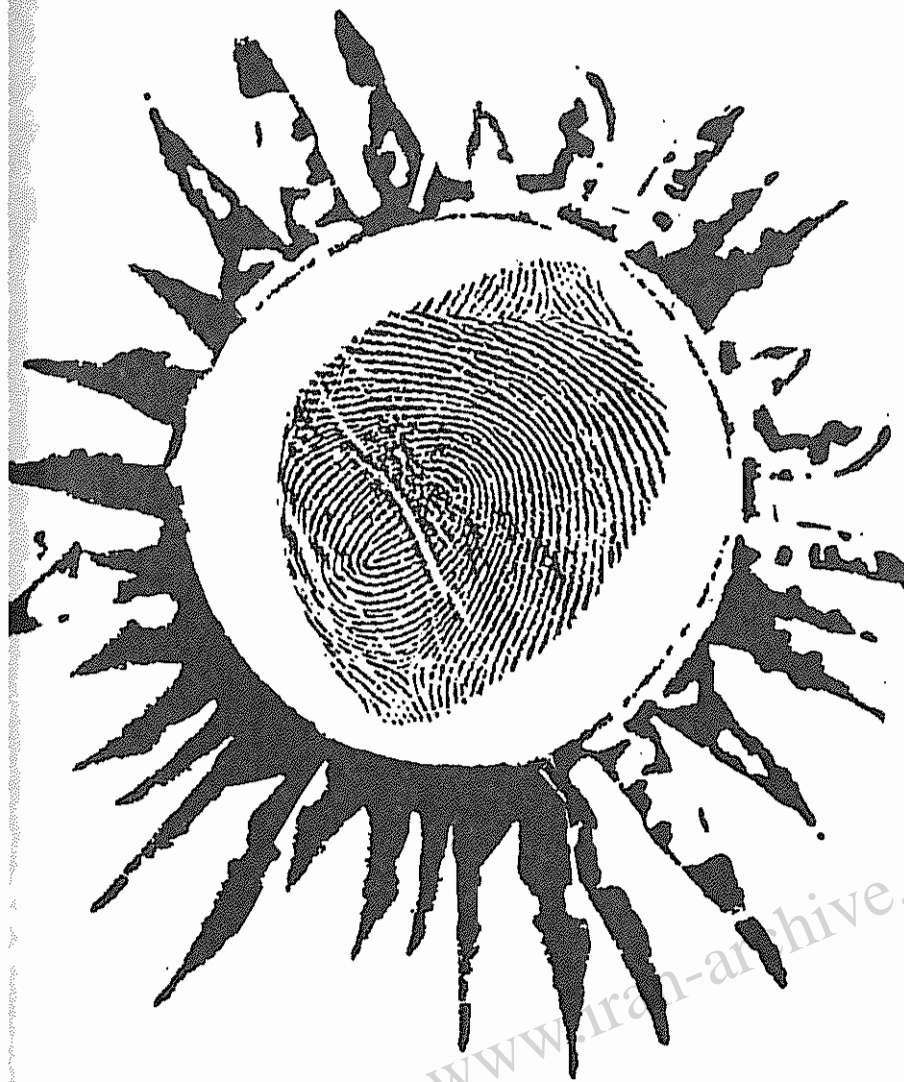
#

گر بیمبر بود، زن را هم طراز مرد گفت
وی بسا حقه‌ها که او را داد و اکنون زیر پا است
خود طلاق مابه دست تو ست، اما آن طلاق
گر ز دین داری خبیر، مرد و ذوات کبیر است
آیت «فثنی ثلاث، ار هست و «ان خفتم» زبی
آیت «لن تستطیعوا» نیز فرمان خداست!
چون توان مرد، عادل نیست باز نهی‌های خویش
کاین یکی زشت است و پیر آن یک جوان و دلر باست
آیت «فثنی ثلاث» از جزیی از حقه‌های تو ست
آیت «لن تستطیعوا» نیز از حقه‌های ماست
رو، به این فرمان نظر کن تا بدانی کان جواز
تابع امری محال است، او تو را عقل و ذهانت ...
ژاله بسیاری از اوقات عیوب
گروهی از زنان را آشکار می‌کند و از
حیله‌گری، بی‌عقلی، بازیچه بودن، توجه به
آرایش و سحر و جادو در بین آنان انتقاد
می‌کند و به آنها هشدار می‌دهد که ضعف
روح و نقص اندیشه و فقدان اعتماد و اتکاء
به خود، از زن موجودی بدبخت و طفیلی
ساخته است.

زندگی فقط خوردن و خوابیدن
نست. باید حرکتی کرد:

طرده خواهی شد ز اقلیم وجود ای زن از آنک
مرد طفیلی را نصیبی غیر نفی و طرد نیست
زندگی با خورد و خواب آمیخته است، ای جان ولی
پای تا سر زندگی موقوف خواب و خورد نیست
دست و پای هفتی، شوری، قیامی، کوششی
شهر هستی جان من جز عرصه‌ناورد نیست
آخر ای زن جنبشی کن تا ببیند عالمی
کان چه مراه است، هم زان بیشتر در مرد نیست ...

کیست زن، ای وای این بازیگر این بازیچه چیست؟
گوهری بی‌مایه با خاک سفال آمیخته
صورتی مصنوع از سر خاب و سر مک ساخته
خلقتی مک و باغنج و دلال آمیخته



مرگ دانی چیست؟ درسی باهراس آموخته
یا سکوتی جاودان باقیل و قال آمیخته

ژاله عشق را عامل مهم حیات و بقا
می‌داند و زیستن بدون عشق را، زندگی
حیوانی:

زیستن با جان حیوانی سرشت
چیست؟ دانی؟ همچو حیوان زیستن
در جهان زن نشاط زندگی
نیست جز با عشق جانان زیستن
پا به پای دوست گریبان سوختن
یا به دست عشق خندان زیستن
زندگی بی عشق شاید کرد لیک
بی امید عشق نتوان زیستن
پس حیات من غم آگین دفتری است
داستانش مرگ و عنوان زیستن

و بعد به یاد زندگی خالی از عشق خود چنین
می‌گوید:

در سراپای وجودم جز محبت هیچ نیست
گرم محبت این چنین سوزان بود، پس عشق چیست؟
مایه عشقی شرار انگیز در دل هست لیک
خنده می‌گیرد مرا کاین عشق را معشوق کیست
عشق با جان باختن آید به دست ای دوست، لیک
بینوا زن را به جز تن باختن در دست چیست ...

ژاله بر جوانی از دست رفته و تلف
شده تأسف می‌خورد و در حسرت عشق مویه
سر می‌دهد:

گم شد جوانیم همه در آرزوی عشق
افاره‌ی نیافتنم آخربه کوی عشق
از حجب و از غرور دل خورده، منج من
شد بهره و روز عشق ولی ز آرزوی عشق
معشوق ناشناخته را ای صبا بگوی
دل می‌کشیده سوی تو یعنی به سوی عشق
اکنون بسیج راه عدم می‌کنم به شوق
انجام گردری بگشایم به روی عشق

ژاله هنوز بسیار جوان بود که
شوهرش مرد و او که شاید همیشه در آرزوی
جدایی از او بود، به ظاهر از این قید سنگین
رهایی یافت!

او که عمری در حسرت به سر برده بود،
همیشه در عالم خیال تصور می‌کرد که پس از

جدایی از همسرش دنیا به کام او خواهد بود
و چون زیبا و جوان و فاضل است،
خواهندگان بسیار خواهد داشت و سرانجام
همسری شایسته و دانشمند و اهل ذوق
اختیار خواهد کرد و در کنار او به تربیت
فرزندان می‌پردازد و تا پایان عمر با خوشی
زندگی می‌کند، اما غافل از آن بود که در آن
روزگار زندگی زنان پس از طلاق و مرگ
همسر دشوارتر و تلختر خواهد شد. و چند
عامل مانع از آسودگی و آرامش آنها خواهد
بود، که مهمترین آن بر پیشانی داشتن عنوان
«بیوه» است که در همه جا موجب گرفتاری
است! زیرا زن بیوه پیوسته مورد طمع مردان
نظر باز و هوس جوست؛ و به همین جهت
همه از او وحشت دارند حتی خواهرش هم
از او می‌گریزد و دیگر زنان نیز از ترس توجه
همسرشان به او از معاشرت با وی پرهیز
می‌کنند، لذا زن بیوه پس از مرگ شوهر یا
طلاق - به خصوص اگر زیبا هم باشد -
تئاتر می‌شود.

ژاله هم از این مشکلات مشترک زنان به دور
نماند و با اندوه این عنوان دست به گریبان
شد:

راستی را که زن بیوه چه بدبخت کسی است
خاصه آن زن که ببری دارد دورویی دارد
همه کس ترسد از او گر چه بود خواهر او
کاین بود بیوه و آن مزبله شوی دارد
خواهشی بیند مر موزوبه هر گردش چشم
گوسد این زن به ننگه راز مگویی دارد
و ربپرسی که چرا شوی ترا میل به اوست
خاصه شوی که چنین جفت نکویی دارد
سربجنبانند و با فلسفه بافی گوید
هر گلی رنگی و هر غالیه بویی دارد
بیوه میوه شیندست و لی بیستانبان
باغ رار خنه نخواهد که به سویی دارد
لیک حق باشد و انصاف توان داد که مرد
گیره در یاست همان دیده به جویی دارد
ور خود آهوی بهشتی است ز نش، چون سگ صید
پی نخجیر شغالان تسک و پویی دارد

چه کنند زاله بیچاره اگر بر سروروی
جنبش ابرویا پیدایش موی دارد
روی او چون گل نوحاسته زیباست ولی
هم نظیر گل نوحاسته خوی دارد
گرچه در خانه شو حالت من بود چو آنک
هست زندانی و در حجره عدوی دارد
لیک او را از کسی خیمه نشین بود و مرا
دل گران بود که من هستم و او بی دارد
من هووکی شوم آخر که خورم خون جگر
که به غرناطه زنی هست و هووی دارد...

زاله بعد از مرگ شوهر و تحمل
اندوه سخت عنوان «بیوه» و دلسوزیهای
مزورانه دیگران و توجهات فریکارانه غریبه‌ها
و تهمت‌های ناروای خویشان و بدبینیهای
دوستان و بر باد رفتن اموال موروثی توسط
اقوام به سوه می‌آید و بر حیات تباه شده‌اش
افسوس می‌خورد و مرگ را آرزو می‌کند:

من عاشق عشق بودم افسوس
بسی عشق حیات من تبه شد
در دل شوری ز آرزو بود
کان هم ز سرشک غم سیه شد
هم بخت، ندیم کج نوا بود
هم مرگ، رفیق نیمه ره شد

و بالاخره چون همه زنان بیوه متأصل
می‌شود و شعر «پس از مرگ شوهر» را
می‌سراید:

به خود گفتم از دست این بختیاری
گر آسوده گردم، شود بخت یارم
گر از او جدا گردم آسوده گردد
تن رنج فرسود و جان نزارم
مدار جهان جز به کامم نباشد
چو بیند که پاکت والا مدارم
جمال خریدار بسیار دارد
چرا من به دل رنج بسیار دارم
یکجی شوی فاضل گزینم که با او
جهان را دو روزی به شادی گذارم
ندیمی به سامان و سامان عشقی
نه چونانکه طی گشت سالی سه چارم
ز شعر و ز تاریخ و عرفان و هیات
سخنها بگویم نکته‌ها شمارم
به تهذیب اخلاق فرزندان من
دل خود پرستاروش برگمارم

کنون او به خاک سیه خفت و خیزد
شرار غم از جان امیدوارم
گرانمایه مردی جوانمرد شوی
به سر سایه‌ای بود از کردگارم
ندانستمش قدر و اکنون چه حاصل
گر از دیدگان اشک خونین ببارم

به راستی چه چیزی سبب شده که زاله این
سخنان را بگوید؟ او که در سراسر دیوانش
از بد رفتاریهای همسرش و بی‌توجهی‌های او
شکوه کرده است، حتی تا آنجا به سوه آمده
که حاضر شده است جویزه و مهریه خود را
ببخشد.

پاسخ روشن است. شرایط بیوگی
در جامعه آن روز چنان بر او سخت آمد که
وجود همان شوهر را به تحمل افتراها و
نگرشیهای منفی جامعه خود ترجیح می‌داد.
زاله را رنجهایی که خویشان و
نزدیکان و بیگانگان به او رساندند، متغیر
کرد:

مرا برفشانندند آتش به سر بر
نه خصمان که خویشان بیگانه سارم
به گرد اندرم بهر تاراج و یغما
سبک حلقه بستند خویش و تبارم
یکی خود رهم زد به رندی که گیرد
به دست آنچه هست از ضیاع و عقارم
یکی خورد نانم یکی برد آبم
یکی داد زهرم یکی کوفت زارم
ریوندند و بردند و خوردند و رفتند
چو چنگیزیان از یمین و یسارم
بسی عقده بستند بر کارم اما
کسی عقده نگشود باری ز کارم
که را گویم اکنون، که نیرنگ خویشان
چگونه برآورد از جان دم‌ارم
که را گویم آخر که یاران جانی
فکندند از این گونه بر جان شرارم
که را گویم ایسودن که با جرم پاکسی
فلک زیر پی سوده ناپاکوارم
چه گفتم؟ چه کردم؟ چه بردم؟ چه خوردم؟
چه بودست دودم چه بودست نارم
نگشته است از من دل آزرده موری
چرا گشته هر موری امروز مارم
نه بگرفت یاری در این ورطه دستم
نه بسترده دستی درین ره غبارم

پدر نیست، شوهر نه مادر نه وینک
به دوشی ضعیف است سنگینه بارم
پسر رفت و شو مرد و هستی تبه شد
توان گفتن اکنون به کف هیچ دارم

زاله در خزان عمر با دست تهی و
دلی پر حسرت بر جوانی و حُسن روزهای از
دست رفته افسوس می‌خورد و به گونه‌ای غیر
از دیگران وصیت می‌کند:

ای پیری و ای فقر در این خانه بمانید
با من بنشینید و به خاکم بنشانید
در ساعت آخر دل حسرت زده‌ام را
یک قطره ز مینای محبت بچشانید
هر سو که رود قافله حسن و جوانی
چون گرد مرا از پی آنان بدوانید
آن گه که به خاکم بسپارند، غباری
بر روی من از گور جوانان بفشانید
آن سوی فنا گر زسعادت خبری هست
ما را به رسن بسته بدان سو بکشانید
رحمت بنمایید و از این مرحله ما را
با چوب برانید و به جایی برسانید...

سرانجام زندگی پر از رنج و خالی
از عشق زاله در ساعت سیزده روز پنجم مهر
ماه ۱۳۲۵ به پایان رسید؛ و او به معشوق
ازلی پیوست و دیوان زندگیش نیز بسته شد.

یادداشتها

* اشعار، از دیوان عالمتاج قائم‌مقامی (زاله)
استخراج شده است.

۱ - فانکوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و
رباع و ان ختم الا تعدلوا فواحد (سوره نسا، آیه
۳) یعنی: پس از زنهایی که برای شما پاک و
حلال است دو و سه و چهار زن بگیرید ولی اگر
می‌ترسید که با آنها به عدالت و مساوات رفتار
نکنید: پس یک زن بیشتر نگیرید.

۲ - و لن تستطبوا ان تعدلوا بین النساء ولو حرصتم
(سوره نسا، آیه ۱۲۹) یعنی: هرگز نمی‌توانید بین
زنان دادگری کنید، اگرچه آرزو مند آن باشید.

۳ - فلز روی

۴ - شتر

۵ - بیشه

۶ - از شهرهای اسپانیا